

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش شانزدهم

۵۶. ابن بواب علاء‌الدین ابوالحسن علی بن هلال ستری بغدادی (متوفای ۴۱۳ق / ۱۰۲۲ م) کاتب، خوش‌نویس، تذهیب‌کار، نگارگر و نقاش معروف.

از زادگاه و تاریخ تولد ابن بواب اطلاعی در دست نیست، اما در بغداد پرورش یافته و یا پیش‌تر زندگانش را در آنجا گذرانده است و چون پدرش هلال دربان آل‌بویه^۱ بوده، وی را «ابن بواب» نامیده‌اند. هم‌چنین چون پدرش پرده‌دار درگاه آل‌بویه بوده، به «ابن ستری» نیز معروف شده است.^۲ به همین سبب در آن روزگار که در اوج شهرت و عظمت بود و در دستگاه آل‌بویه از احترام بسیاری برخوردار بود و بزرگان و اعیان و عالمان و ادیبان او را «استاد» خطاب می‌کردند، گهگاه برخی یا از سر حسد و دشمنی یا به شوخی، درباری و پرده‌داری پدرش را به رخ او می‌کشیدند.^۳ از جمله ابوالحسن بتی چون روزی ابن بواب را دید که بر آستانه درگاه فخرالملک ابوغالب محمد بن خلف، وزیر و والی بهاء‌الدوله بویه در عراق، نشسته و منتظر اذن دخول است، به طعن و از سر استهزا به ابن بواب گفت: نشستن استاد بر درگاه برای رعایت نسب است (یعنی که شغل پدرت این بوده است) و ابن بواب از این سخن به خشم آمد و در جواب وی گفت: اگر

۵۶. المنتظم، ابن جوزی، ۱۰/۸؛ الهفوات النادرة، ص ۳۱۰؛ وفيات الاعیان، ۳۴۲/۳-۳۴۴؛ الکامل فی التاريخ، ۳۲۴/۹-۳۲۵؛ معجم الادباء، ۱۳۰/۱۵-۱۳۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۵۲/۲؛ تاریخ مختصر الدول، ابن عبری، ص ۱۱۷؛ معجم اللغات، ابن قسوطی، ۷۳۴/۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی (حوادث و وفيات ۴۰۱-۴۲۰ ق) ص ۳۲۶-۳۳۰؛ سير اعلام النبلاء، ۳۱۵/۱۷-۳۲۰؛ تذكرة الحفاظ، ۱۰۵۶/۳؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۱۷۳؛ العبر، ۱۱۳/۳؛ دول الاسلام، ۱/۲۴۶؛ البداية و النهاية، ۱۴/۱۲-۱۵؛ الوافی بالوفیات، ۲۹۰/۲۲-۲۹۵؛ تاریخ ابن الوردی، ۳۳۴/۱۰؛ صحیح الاعشى، ۱۳/۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۸۶؛ النجوم الزاهرة، ۲۵۷/۴-۲۵۸؛ مفتاح السعادة، ۸۵/۱-۸۶؛ شذرات الذهب، ۱۹۹/۳؛ دیوان الاسلام، ۳۴۷/۱؛ تاریخ ابن خلدون (مقدمه)، ۱۰۹۲/۳-۱۰۹۴؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد ابن نجار، ص ۲۰۳؛ کشف الظنون، ۱۳۳۹/۲؛ نجارب السلف، هندوشاه، ص ۲۰۸؛ گلستان هنر، قاضی احمد قمی، ص ۱۷-۱۸؛ مجالس المؤمنین، ۴۸۸/۲؛ دیوان الشریف المرتضی، ۱۸/۲؛ هدیه العارفين، ۶۸۷/۱؛ تاریخ الادب العربی، ۳۳۱/۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ۱۰۳/۱؛ ریحانة الادب، ۴۲۲/۷؛ الخطاط البغدادی علی بن هلال، بغداد ۱۳۷۱ق / ۱۹۵۸ م؛ الخط العربی الاسلامی، جبوری، ص ۱۶۵؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۰/۳-۱۴۲؛ دائرة المعارف تشیع، ۳۱۰/۱؛ خط و خطاطان، ص ۲۲-۲۳؛ دائرة المعارف قرآن کریم، ۶/۱؛ کیهان فرهنگی، ۱۸/۱۴؛ الکنی و اللقب، ۲۳۴/۱؛ فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ص ۳۹۴؛ تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۷۳۹/۲-۷۴۴؛ نامه دانشوران، ۹۲/۵؛ اطلس خط، فضائلی، ص ۳۰۰-۳۰۷؛ مجله شهاب نشریه کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، سال چهارم، شماره چهارم (پیاپی ۱۴) زمستان ۱۳۷۷ (مقاله ابن بواب خوش‌نویس بلند آوازه ایران) به قلم عبدالله امینی، ص ۳۵-۴۳ و نک: منابع و مأخذی که در پایان این مقاله آمده است.

۱. النجوم الزاهرة، ۲۵۷/۴.

۲. وفيات الاعیان، ۳۴۲/۳.

۳. المنتظم ابن جوزی، ۱۰/۷.

یعنی: آشکار شد هلال ماه نو مانند حرف «ن» که ابن هلال کاتب آن را با آب طلا به نیکویی بنویسد.

۲. محمد بن عبدالملک همدانی در ذیل تاریخ طبری (که البته بخش دوم آن بوده و اکنون موجود نیست)، ابن بواب را برای داشتن خطی زیبا ستایش کرده است.^۸

۳. یاقوت حموی نیز او را صاحب خط ملیح و تذهیب برتر به شمار آورده است.^۹

۴. ذهبی هم ابن بواب را دارای نظم و نثری عالی داشته و تصریح کرده است که پیشتازی و ریاست زیبایی خط و خوش‌نویسی در روزگارش، به او منتهی می‌شد.^{۱۰}

سپس او را «صاحب خط منسوب» [خطی که هر یک از حروف آن از لحاظ وضع و اندازه با حروف الف متناسب است] دانسته است.^{۱۱} اما ابن خلکان وضع خط منسوب را به ابن مقله، نسبت داده و نوشته است که ابن بواب به تذهیب و تنقیح این شیوه پرداخت و به آن زیبایی و جلوه بخشید.^{۱۲} برخی از متأخران است اروپا نیز سخن ابن خلکان را تأیید کرده و نوشته‌اند که تناسب هندسی حروف خط منسوب را ابن مقله به وجود آورده، اما ابن بواب که پیش از خوش‌نویس شدن با هنر تذهیب و نگارگری آشنا بود، با بینشی هنرمندانه، به این تناسب زیبایی هنری بخشید.^{۱۳} و به نظر برخی، شیوه او در خوش‌نویسی، تصرفی در روش ابن مقله به شمار می‌رود، اما نوآوری‌هایی نیز دارد و در این فن قواعد تازه‌ای به وجود آورد.^{۱۴} او در واقع شیوه‌ای از خطاطی را که ابن مقله ابداع

می‌توانستم، تو را از ورود به این مکان منع می‌کردم! و بتی گفت: استاد صنعت و شغل پدرت را در هیچ حالی ترک نخواهد کرد. بعضی از شاعران نیز در اشعار خویش وی را به همین علت هجو کرده‌اند: از جمله شاعری درباره‌ی وی چنین سروده است:

هذا وانت ابن بواب و ذو عدم
فکیف لو کنت رب الدار و المال^۱

یعنی: تو که پسر دربان و پرده‌داری و صاحب چیزی نیستی، این گونه‌ای! پس اگر دارای مال و منال و صاحب‌خانه بودی چگونه می‌بودی؟!

استادان: ابن بواب ادبیات عرب را از ابوالفتح عثمان بن جنی و خوش‌نویسی را از ابوعبدالله محمد بن اسد بن هلال اشنانی و محمد بن سمسانی آموخت که خود آنان این هنر را از ابن مقله، فراگرفته بودند.^۲

دیگر استادان او عبارت‌اند از: ابوعبیدالله مرزبانی، ابوالحسن محمد بن سمعون واعظ، ابوبکر احمد بن سلیمان بن نجار، علی بن محمد بن زبیر کوفی، جعفر خالدی و عبدالملک بن حسن سقطی.^۳

برخی هم نوشته‌اند که دختر ابن مقله، ابن بواب را خوش‌نویسی آموخت.^۴

بیش‌تر کسانی که شرح حال ابن بواب را نوشته‌اند، به این نکته اشاره کرده‌اند که وی پیش از آن‌که به خوش‌نویسی روی آورد، شغل نقاشی و نگارگری خانه‌ها را به عهده داشت؛ سپس به تذهیب کتب پرداخت و پس از آن به کتابت و خوش‌نویسی گرایش یافت^۵ و در این رشته و فن به چنان پایه‌ای رسید که یگانه روزگار خویش به شمار آمده. چنان‌که نوشته‌اند: کسی را، از متقدمین و متأخرین، نمی‌توان یافت که هم‌چون او یا نزدیک به خط او بنویسد.^۶

تعریف‌هایی که معاصران وی و عالمان مکاتبان پس از وی از او کرده‌اند، خود نشان‌دهنده بزرگی، تقدم و پیشتازی وی در خوش‌نویسی این کاتب بلندآوازه ایرانی الاصل است که از آن میان، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ابوالعلاء معری در وصف خط ابن بواب و خوش‌نویسی و ضرب‌المثل بودن آن، ابیاتی سروده که یکی از آن‌ها این بیت است:

ولاح هلال مثل نون اجاده
بماء النضار الکاتب ابن هلال^۷

۱. معجم الادباء، ۱۲۴/۱۵-۱۲۵.
۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۶؛ وفيات الاعیان، ۳۴۲/۳-۳۴۳؛ صحیح الاعشى، ۱۳/۳.
۳. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۲۰۳؛ المنتظم، ۱۰/۸؛ تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۷۳۹/۲؛ نامه دانشوران، ۹۲/۵.
۴. گلستان هنر، ص ۱۷-۱۸.
۵. معجم الادباء، ۱۲۱/۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۱۶/۱۷؛ تاریخ الاسلام، ص ۳۲۶.
۶. تاریخ الاسلام، ذهبی، همان‌جا، وفيات الاعیان، ۳۴۲/۳.
۷. معجم الادباء، ۱۲۸/۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۱۸/۱۷.
۸. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۸.
۹. معجم الادباء، ۱۲۰/۱۵.
۱۰. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۶.
۱۱. العبر، ۲۲۴/۲؛ تاریخ الاسلام، همان‌جا.
۱۲. وفيات الاعیان، همان‌جا.
۱۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۱/۳ (به نقل از دی. اس رابینس).
۱۴. دائرة المعارف تشیع، ۳۰۱/۱.

کرده بود، تکمیل نمود و آن را به کمال زیبایی رساند^۱ و جالب توجه است که ابن طقطقی به خوبی این نکته را دریافته و هندوشاه به نقل از وی نوشته است که: ابن طقطقی کتابی را به دست می‌آورد و می‌پندارد به خط ابن مقله است، اما نظر یاقوت مستعصمی را درباره آن جويا می‌شود. وی با دیدن نسخه و تأمل در آن، در می‌یابد که به خط ابن بواب است و می‌گوید: ولی آن را به شیوه ابن مقله نوشته است، سپس می‌افزاید که چون ابن بواب پس از کوشش بسیار نتوانسته همانند ابن مقله بنویسد، طریق خویش را اختراع کرده است.^۲ اتفاقاً ابن خلکان و قلقشندی نیز تقریباً بر این باور بوده‌اند.^۳

و باز ذهبی درباره خط زیبا و ارزشمند ابن بواب به مطلبی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد خط وی و خوش‌نویسی او تا چه اندازه گران‌سنگ و پرمایه و زیبا و ارزشمند بوده است. ذهبی می‌نویسد: ابن بواب در روزگار خویش سخت دچار تنگدستی و فقر بود و به همین علت نامه‌ای در هفتاد سطر به یکی از اعیان که دوستش بود می‌نویسد و از او دو دینار کمک می‌خواهد. دو دینار در آن روزگار چندان ارزشی نداشته، اما همان نامه بعدها پس از مرگ او یک‌بار به هفده دینار و بار دیگر به ۲۵ دینار به فروش می‌رسد^۴ و این مطلب به خوبی نشان می‌دهد که ارزش هنر ابن بواب در حیات او به خوبی شناخته نشده بود.

۵. خطیب بغدادی نیز درباره وی می‌گوید: ابن بواب صاحب خط، مردی متدین بود، اما نمی‌دانم که آیا چیزی از حدیث روایت کرده است یا خیر.^۵

به هر حال، چه معاصران ابن بواب و چه آنان که پس از او به شرح حالش پرداخته‌اند، وی را به نیکی ستوده و از خط او و زیبایی آن و ابداع و شکل‌گیری خطوط مختلف تعریف و تجلیل کرده‌اند.

نقش ابن بواب در شکل‌گیری و تکمیل خطوط مختلف

چنان‌که اشاره کردیم، ابن بواب، شیوه‌ای از خطاطی را که ابن مقله ابداع کرده بود به سرحد کمال رساند. اما مهم‌تر از آن این‌که در یک نسخه خطی باقی مانده از سده نهم قمری/پانزدهم میلادی به نام رساله فی علم الکتابه، از مؤلفی ناشناخته، مطالبی درباره ابن بواب و نقش او در شکل‌گیری

و تکمیل و زیباسازی آن خطوط آمده که آوارت برخی از آن‌ها را به این شکل نقل کرده که مؤلف آن رساله نوشته است: ابن بواب دریافت که پیش از وی خطاطان و کاتبان طراز اول جهان اسلام، در اصلاح خط کوفی کوشیده بودند که از آن جمله ابن مقله وزیر و برادرش بودند، اما آنان در رسانیدن آن خطوط به درجه کمال توفیقی نیافته بودند، از این رو خود به تکمیل کار آنان پرداخت. هم‌چنین او خط نسخ شبیه به محقق را که استادش ابن اسد، اشعار را به آن خط می‌نوشت، به درجه کمال رساند.^۶

از دیگر خطوطی که ابن بواب در اتقان و زیباسازی و تهذیب و تنقیح آن‌ها کوشید و آن‌ها را به درجه نسبتاً مطلوبی رساند، خطوط نرگس، ریحان، لؤلؤی، مرصع، و شی و چند نوع دیگر بود که به آن اشاره کرده‌اند.^۷

برخی ادعا کرده‌اند که او خط ریحان و محقق را ابداع کرد؛ چنان‌که مدرسه خطی را به وجود آورد که تا زمان یاقوت مستعصمی برجای ماند.^۸

او در اقلام به جای مانده از ابن مقله تصرفاتی کرد و قواعد تازه‌ای در خوش‌نویسی پدید آورد. از جمله خط را به میزان نقطه، تحت قاعده درآورد و با رعایت تراش قلم و انتخاب مرکب به تهذیب خط پرداخت.^۹

به هر حال شیوه ابن بواب در طول دو سده، سرمشق خطاطان طراز اول بوده و همگی از او پیروی می‌کردند و یا از خطوط او تأثیر پذیرفته بودند که در بخش شاگردان وی به آن اشاره خواهیم کرد.

شاگردان ابن بواب

شهرت ابن بواب در خوش‌نویسی و چیره‌دستی و استادی او در تهذیب و تنقیح و یا ابداع و زیباسازی خطوط، باعث شد که

۱. فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ۱/۳۴۲.

۲. تجارب السلف، ص ۲۰۸.

۳. وفیات الاعیان، ۳/۳۴۲؛ صبح الاعشی، ۱۳/۳.

۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۶-۳۲۷؛ معجم الابداء، ۱۵/۱۲۱-۱۲۳.

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۹ (به نقل از خطیب بغدادی).

۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳/۱۴۱ [به نقل از آوارت و رایس].

۷. الخط العربی الاسلامی، جیوری، ص ۱۶۵.

۸. دائرة المعارف الاسلامیة، ۱/۱۰۳.

۹. تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۲/۷۳۹.

بلند آوازه عصر خویش (متوفای ۶۶۲ ق)؛ ابوطالب مبارک کرخی (متوفای ۵۸۵ ق)؛ فضل بن عمر معروف به ابن راض (متوفای ۶۰۹ ق) و گروهی دیگر که در منابع به آن‌ها اشاره شده است.^۳

هنرهای دیگر ابن بواب

ابن بواب غیر از هنر خوش‌نویسی و تذهیب و نگارگری، در هنرها و فنون دیگری مانند ترسل و شعر نیز بهره‌ای وافر داشت و در انشا از فصاحت و بلاغت و براءت بسیاری برخوردار و در این رشته‌ها نیز چیره‌دست بود.^۴ به گفته ذہبی وی در نظم و نثر خوب و عالی بود.^۵

ذہبی ده بیت و یاقوت حموی هفده بیت از اشعار وی را که دلالت بر فضل، ادب و بلاغت وی می‌کند در کتاب‌های خویش آورده‌اند.^۶

مذهب ابن بواب

گرچه ابوالفضل بن خیرون، وی را از اهل سنت به شمار آورده،^۷ اما دلایل و شواهدی در دست است که نشان می‌دهد او شیعه بوده است:

یک: سید مرتضی علم‌الهدی، در سوگ وی مرثیه‌ای سروده که خود شاهی است بر این‌که ابن بواب شیعه بوده، و گرنه کسی چون شریف مرتضی، در سوگ او مرثیه‌ای نمی‌سرود. ابیاتی از آن مرثیه بسیار سوزناک است عبارت‌اند:

رُدیت یا ابن هلال و الردی عرض
لم یحم منه علی سخط له البشر
ما ضر فقدک و الايام شاهدة
بأن فضلک فیها الانجم الزهر
اغنیت فی الارض و الاقدام کلهم
من المحاسن ما لم یغنه المطر

۱. همان، ۲/۴۰.

۲. تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۲/۷۴۳.

۳. همان‌جا، صبح الاعشی، ۱۴/۳؛ معجم‌الادباء، ۴۴-۴۳/۹ و ۴۵، ۵/۱۶ و ۴۶، ۱۷۲.

۴. معجم‌الادباء، ۲۱۵، ۵۶/۱۷، ۳۱۲/۱۹ و نک: مجله شهاب، ش ۱۴-۳۷-۳۹.

۵. معجم‌الادباء، ۱۳۰/۱۵.

۶. تاریخ الاسلام ذہبی، ص ۳۲۶، ۳۲۸.

۷. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ معجم‌الادباء، ۱۲۵-۱۲۶.

۸. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۱۸/۱۷.

از اطراف و اکناف جهان اسلام، علاقه‌مندان به خوش‌نویسی، به طرف او روی آوردند و گروهی جمع شوند و در جلسات آموزشی او شرکت جویند.^۱

ابن بواب طی سال‌های متمادی در بغداد، شاگردان فراوانی تربیت کرد و شیوه و رسم‌الخطی را که بنیان نهاده بود، به لطف همان شاگردان تا چند قرن پس از وی برجای ماند.

ابوعبدالله بن جعفر بغدادی که خود از معاصران و خوش‌نویسان زمان ابن بواب بوده، گوید: وقتی برای دیدن پاره‌ای خطوط وی، به منزل آن استاد کامل رفتم، مجلسی دیدم مشحون از فضلا و آنان که برای فراگرفتن خط در مجلس وی حاضر شده بودند که به شماره در نمی‌آمدند.

افرادی که در این‌جا از آنان نام می‌بریم یا از شاگردان بلاواسطه ابن بواب بوده‌اند یا از کسانی هستند که شاگرد با واسطه و یا متأثر از خط ابن بواب هستند و آنان عبارتند از:

عبدالمؤمن بن صفی‌الدین اصفهانی که برخی وی را شاگرد بلافصل او دانسته و نوشته‌اند که از ابن بواب اجازه دریافت کرده است؛ مهیار دیلمی (متوفای ۴۲۸ ق)؛ فاطمه بنت اقرع الکاتبه (متوفای ۴۸۰ ق)؛ محمود بن مقله بن سلیمان؛ ابوالمعالی نحاس اصفهانی (متوفای ۵۰۹ ق)؛ ابویوسف محمد بن اسماعیل گلبایگانی (زنده ۵۳۵ ق)؛ عبدالرحیم ابوبکر کاتب؛ اسعد بن ابوالمعالی (زنده ۵۸۶ ق)؛ محمد بن موسی شافعی معروف به ابن بصیص؛ محمد بن منصور بن عبدالملک؛ ابوالفضل خاران دینوری؛ زینب شهده، دختر احمد مفرج ایبوردی خراسانی (متوفای ۵۷۴ ق)؛ محمود بن مسعود بن ابی سعد ابهری؛ بنیمان اصفهانی؛ علی بن حمزه بغدادی؛ عمر بن الحسین خطاط غلام ابن خرنقا (متوفای ۵۵۲ ق) و جمعی دیگر از خطاطان و کاتبان و خوش‌نویسان.^۲

اما افرادی که پس از ابن بواب جزو کاتبان و خطاطان معروف بوده و از خط و شیوه او تأثیر پذیرفته‌اند، به اختصار عبارت‌اند از:

علی بن حسن بن علی (متوفای ۵۹۶ ق)؛ کمال بن عدیم (متوفای ۶۶۶ ق)؛ ابوعلی حسن بن علی بن ابراهیم ملقب به فخرالملک و معروف به ابوعلی جوینی؛ ابوالفرج ابن جوزی (متوفای ۵۹۰ ق)؛ ابونصر اسماعیل بن حماد جوهری ملقب به افتخارالاشراف مؤلف صحاح اللغة، شیخ احمد سهروردی (متوفای ۷۲۰ ق) و سرانجام یاقوت مستعصمی خوش‌نویس

فللقلوب التی ابهجتها حزن
و للعیون التی اقررتها سهر
استشعر الکتاب فقدک سالفاً
وقضت بصحة ذلك الايام
فلذاک سودت الدوی کابة
اسفاً علیک وشقت الاقلام^۱

دو نکته و قرینه دیگر بر شیعه بودن او، مطلبی است که در تنها قرآن کامل به جای مانده از وی موجود است و در پایان آن، به خط وی، که در موزه چستر بینی در ایرلند است، او به آل بیت رسول الله (ص) اشاره کرده و امام علی (ع) را «امیر المؤمنین» خوانده است. افزون بر آن، وی پس از نام امام علی از عبارت «علیه السلام» استفاده کرده که فقط شیعیان آن حضرت را با این لقب یاد می‌کنند و اگر او از اهل سنت بود، می‌بایست پس از نام آن حضرت از عبارت «رضی الله عنه» و یا «کرم الله وجهه» استفاده می‌کرد. ابن بواب در خاتمه این قرآن می‌نویسد: «این قرآن را علی بن هلال در شهر بغداد در سال ۳۹۱ قمری نوشت، در حالی که خداوند متعال را بر نعمت‌هایش شکر می‌گوید و بر محمد و آلش درود می‌فرستد و از گناهانش آمرزش می‌طلبد.»^۲

سه: دی. اس ریس نیز معتقد است که اشاره نامبرده به «آل الرسول الاطهار» در متن تقریظ و اسناد لقب «امیر المؤمنین» به امام علی و افزودن عبارت «علیه السلام» به جای «رضی الله عنه» دلیلی است بر این‌که ابن بواب هم مانند مخدومین خود (آل بویه)، از پیروان مذهب شیعه بوده است.^۳

چهار: قاضی نورالله شوشتری به صراحت ابن بواب را در شمار شیعیان آورده است^۴ و مرثیه سرایی سید مرتضی در سوگ وی، نظریه قاضی نورالله شوشتری را تأیید می‌کند.

ابن بواب و تعبیر رؤیا

ابن بواب در تعبیر رؤیا نیز مهارت بسیاری داشت و چنان‌که برخی اشاره دارند، وی در جامع منصور در بغداد موعظه و برای مردم قصه و داستان سرایی می‌کرد و گویا در همان‌جا نیز به تعبیر خواب می‌پرداخت. ذهبی یکی از تعبیر رؤیاهای وی را که به حقیقت پیوست، به نقل از ابوطاهر بن غباری که خود از ابن بواب شنیده، به این شرح نقل کرده است که روزی ابن سهلان وزیر مرا نزد خود فراخواند، ولی من از رفتن نزد او

ابا کردم، اما وی چندین بار دیگر نیز مرا نزد خود طلبید تا این‌که آخر الامر روزی نزد ابوالحسن بن قزوینی رفتم و به خود گفتم: هرچه بر زبان قزوینی جاری شود، انجام خواهم داد و چون بر وی وارد شدم، به من گفت: ای ابوالحسن! راست بگو و آنچه را که هوای نفست می‌گوید، انجام مده و دور بینداز. پس، از نزد وی بیرون آمدم و به منزل خود بازگشتم. هنگامی که به منزل رسیدم، دیدم فرستادگان ابن سهلان وزیر بر در خانه‌ام منتظر ایستاده‌اند. پس به ناچار نزد وی رفتم و چون بر او وارد شدم، پرسید: ای ابوالحسن! چرا در آمدن نزد من تأخیر کردی؟ و من عذرخواهی کردم. سپس گفت: من خوابی دیده‌ام که می‌خواهم تو آن را برایم تعبیر کنی. گفتم: مذهب و روش من در تعبیر خواب از قرآن است. گفت: من به این روش راضی هستم. سپس افزود: در خواب دیدم که ماه و خورشید با هم جمع شده‌اند و از دامن من فرو ریختند و خود با خوشحالی این‌طور تعبیر کرده بود که ملک و وزارت با هم برای من جمع می‌شود. اما من گفتم: خداوند می‌فرماید: «و جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ، كَلَّا لَا وَزَرَ»^۵ و سه بار این آیات را بر وی تلاوت کردم و او از جای برخاست و به اندرون نزد زنان خویش رفت و من از منزل وی بیرون آمدم. پس از سه روز که از این ماجرا گذشت ابن سهلان به واسط رفت و در آن‌جا با فجع‌ترین وضع کشته شد.^۶

مشاغل رسمی ابن بواب

گفته شد که وی پیش از این‌که به خوش‌نویسی و کتابت روی آورد، به شغل نقاشی و نگارگری اشتغال داشته است. پس از این‌که به خوش‌نویسی روی آورد، مدت‌ها به کتابت پرداخت، تا این‌که فخرالملک ابو غالب محمد بن علی بن خلف واسطی وزیر، از جانب بهاء‌الدوله بویه، والی عراق گردید و به بغداد آمد. شاید بنا به سابقه‌ای که پدرش در دربار آل بویه داشت

۱. دیوان الشریف المرتضی، ۱۸/۲؛ معجم الادیاء، ۱۳۳/۱۵-۱۳۴.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم، ۶/۱.

۳. کیهان فرهنگی، ۱۸/۱۴.

۴. مجالس المؤمنین، ۴۱۸/۲.

۵. قیامة، آیات ۹-۱۱.

۶. الکامل فی التاریخ، ۳۲۴/۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۱۶/۱۷-۳۱۷.

بسیار خندید و برای ابونصر طلب خیر کرد و یا این‌که به او پاداشی داد و گفت: از تو می‌خواهم این فضیلت و منقبت مرا کتمان کنی و در جایی دیگر باز نگویی و مرا برای این فضیلت نستایی و مورد احترام و تکریم قرار ندهی. ابونصر گفت: چرا باید فضایل و مناقب تو را پنهان کنم؟ ابن بواب گفت: چون من از تو می‌خواهم که در این مورد سکوت و امساک کنی.^۳

شیفتگی ابن بواب به کتاب و اشاره به آثار او

در باره این‌که ابن بواب کتابخانه‌ای داشته و کتاب‌های بسیاری گرد آورده باشد، در منابع به صراحت مطلبی مطرح نشده، اما شواهد و قراینی در دست است که نشان می‌دهد وی شیفته کتاب و کتابت و خوش‌نویسی بوده است. از آن جمله مطلبی است که ابو عبدالله بن جعفر بغدادی - که از معاصران وی بوده - نقل کرده که: روزی برای دیدن پاره‌ای از نوشته‌ها به منزل وی رفتم و مجلس و منزل او پر از فضلا و کاتبان بود. این سخن نشان می‌دهد که ابن بواب در منزل خود کتابخانه‌ای داشته و خطوط مختلف را گرد آورده بوده است.^۴

قرینه دیگر همان داستان ورود وی به کتابخانه بهاءالدوله است و داستان یافتن ۲۹ جزء قرآن به خط ابن مقله است که جزء مفقود آن را به شرط آن‌که بهاءالدوله پاداشی خوب به او بدهد شبیه خط ابن مقله می‌نویسد. اما پس از این ماجرا بهاءالدوله قولی را که به او داده بود از یاد برده بود و یک سال پس از آن روزی در مجلس بهاءالدوله سخن از ابن مقله به میان آمد و آن قرآن را از من خواست و من تقدیم وی کردم، ولی پاداشی را که وعده داده بود به من نداد. روزی به او گفتم: در کتابخانه کاغذ سفید چین و کاغذ کهنه سمرقندی بریده و دست نخورده فراوان است. اگر امیر اجازه دهد آن کاغذها را به جای خلعت و دینار معهود به خانه برم و او اجازه داد و من به کتابخانه رفتم و آنچه از این گونه کاغذها بود، برگرفته، به خانه بردم و سالیان دراز بر روی آن‌ها می‌نوشتم.^۵ این مطلب نیز گواه روشنی بر شیفتگی او به کتاب و کتابت است.

و یا به علت خوش‌نویسی و موقعیت بزرگی که کسب کرده بود، به دربار فخرالملک راه یافت و به عنوان ندیم فخرالملک انتخاب شد و از آن پس وی را به دلیل فضایی که داشت از خود جدا نمی‌ساخت.^۱

ابن بواب مدتی بعد به شیراز رفت و به حضور بهاءالدوله بویهی رسید و به دلیل آگاهی و خبرگی و شیفتگی وی به کتاب و کتابت و خطاطی، بهاءالدوله او را سرپرست و کتابدار کتابخانه خود ساخت و در همین کتابخانه بود که وی ۲۹ جزء از قرآن مجید به خط ابن مقله در میان کاغذها و نوشته‌های پراکنده یافت و جزء ناقص و نامعلوم آن را خود با مهارت و خبرگی شبیه خط ابن مقله نوشت و بهاءالدوله نتوانست آن را تشخیص دهد. از این امر می‌توان به خوبی دریافت که ابن بواب در شبیه‌نویسی و تقلید خط دیگران و در تذهیب و صحافی بسیار مهارت داشته است.^۲ مشروح این داستان را این‌جانب در مقاله دیگری از «شیفتگان کتاب» و در زندگی «بهاءالدوله بویهی» در شماره سوم و چهارم از سال هفتم (شماره پیاپی ۲۵-۲۶) همین مجله نقل کرده‌ام که دیگر نیازی به بازگو کردن آن نیست و علاقه‌مندان می‌توانند به آن شماره مراجعه کنند.

او مدتی نیز در دیوان رسائل در بغداد و در شیراز مشغول به کار بوده و از داستانی که صابی درباره وی نقل کرده است، چنین برمی‌آید که وی ریاست دیوان رسائل را نیز به عهده داشته و مورد احترام کاتبان دیگر بوده است. یاقوت به نقل از کتاب هفوات صابی، حکایتی شیرین درباره ابن بواب نقل کرده که حیف آمد آن را در این‌جا نقل نکنم:

صابی گوید: در دیوان رسائل کاتبی به نام ابونصر بن مسعود بود. روزی در گذرگاهی به ابن بواب برخورد و به او سلام کرد و دست وی را بوسید. ابن بواب که از این عمل او متعجب شده بود گفت: خدا را خدا را! من کجا و این تکریم و احترام کجا؟ ای سرور من! ابونصر کاتب در جواب گفت: اگر در پیش بایت زمین را هم بوسه زخم کم است! شگفتی ابن بواب بیش‌تر شد و پرسید چرا؟ گفت: چون تو را در بغداد فضایل و مناقبی است و در برخی فنون و هنرها یگانه‌ای و هیچ کس در آن‌ها با تو شریک نیست. از آن جمله خوش‌نویسی و خط زیبای توست و دیگر این‌که من در عمرم کاتبی را ندیده‌ام که از کنار عمامه‌اش تا پایین محاسنش دو ذراع و نصف باشد غیر از تو [کنایه از ریش بلند ابن بواب است] و ابن بواب از این سخن

۱. تاریخ الاسلام ذهی، ص ۳۲۶، ۳۲۸؛ معجم الادباء، ۱۲۱/۱۵.

۲. معجم الادباء، ۱۲۲/۱۵-۱۲۴.

۳. معجم الادباء، ۱۳۳/۱۵.

۴. تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۲/۲۲۳.

۵. معجم الادباء، همان‌جا.

با این حال که ابن بواب سالیان دراز به کتابت مشغول بوده و حتی نوشته‌اند که ۶۴ بار قرآن را نوشته^۱ دیری نپایید که آثار وی کم‌یاب و گران‌بها شد. یاقوت اشاره می‌کند که نزد محمد بن احمد انصاری، معروف به «ابن برفطی»، (متوفای ۶۲۵ق/ ۱۲۲۸م) که خود خوش‌نویس معروف بود، بیست قطعه به خط ابن بواب بر جای مانده بود و یاقوت آن قطعات را خود مشاهده کرده (و این نشان می‌دهد که خط ابن بواب در اوایل سده هفتم قمری/ سیزدهم میلادی، بسیار کم‌یاب بوده است). سپس یاقوت می‌افزاید: ابن برفطی علاقه شدیدی به خط ابن بواب و ارزش و قیمت آن‌ها داشت و از خطوط ابن بواب آن قدر گرد آورده بود که نزد کسی دیگر مانند آن‌ها فراهم نشده بود. هم‌چنین ابن برفطی برایم تعریف کرد که روزی به من خبر دادند که نزد مردی معلم در یکی از محله‌های بغداد، نوشته‌های بسیاری است که از پدرش ارث برده. پس با خود گفتم که نمی‌توان باور کرد که آن نوشته‌ها خالی باشد از خطوط منسوبه! پس به نزد وی رفتم و به او گفتم: دوست دارم آن‌چه از خطوط و نوشته‌هایی را که از پدرت ارث برده‌ای ببینم؛ شاید برخی از آن‌ها را از تو بخرم. پس مرا به غرفه‌ای برد و من در آن‌جا در میان آن اوراق و جزوات جست‌وجو می‌کردم، تا این‌که ورقه‌ای را از خطوط ابن بواب در میان آن‌ها یافتم که به قلم رقاع بود. پس ورقه‌ای دیگر را که لازم نداشتم با خط ابن بواب ضمیمه کردم و گفتم: این‌ها را به چند می‌فروشی؟ گفت: ای سرورم! آیا چیزی دیگری از این اوراق را نمی‌خواهی و یا به دردت نمی‌خورد؟ گفتم: من الآن تعجیل دارم، شاید دوباره برگردم و چیزهای دیگری انتخاب کنم. گفت: این دو برگه که برداشته‌ای ارزش ندارد و من آن‌ها را به تو اهدا می‌کنم. گفتم: نمی‌پذیرم. سپس چیزی که معادل یک ششم درهم بود، به او دادم و او آن را زیاد داشت و با تعجب گفت: ای سرورم! چیزی را که با این ارزش باشد، بر نداشته‌ای؛ پس چیز دیگری نیز بردارد. گفتم: به چیز دیگری نیاز ندارم. سپس از منزل وی بیرون آمدم، ناگهان از خود خجل و شرم‌منده شدم و با خود گفتم: این خدعه و نیرنگ است و شکی ندارم که آن معلم چیزی را به من فروخت که قیمت و ارزش آن را نمی‌دانست. به خدا سوگند که حق خط ابن بواب این نیست که با فریب و خدعه خریداری شود. پس به منزل وی بازگشتم و به او

گفتم: ای برادر! این ورقه‌ای که از تو خریدم به خط ابن بواب است. او جواب داد: به فرض این‌که به خط ابن بواب باشد، من چه باید بکنم؟ گفتم: قیمت این ورقه سه دینار امامیه است. او گفت: ای سرورم! مرا مسخره مکن، گویا تو پیشیمان شده‌ای و می‌خواهی آن را برگردانی، خواهش می‌کنم آن را از من بپذیر و پولت را بگیر. گفتم: خیر، پیشیمان نیستم. پس سه دینار به او دادم و آن ورقه را خریدم.^۲

اما آثار موجود ابن بواب عبارت‌اند از:

۱. اشعاری که به دو صورت باقی مانده است:

یک: آن بخش از اشعار او که در تذکره‌ها و شرح حال وی در منابع باقی مانده. از جمله یاقوت حموی که هفده بیت از او را در شرح حال وی آورده^۳ و ذهبی نیز ده بیت از همان را ذکر کرده است.^۴

دو: قصیده راثیه ابن بواب در ۲۸ بیت که ابن خلدون ۲۳ بیت آن را ذکر کرده^۵ و ابن خلکان نیز نوشته است که این قصیده درباره علم خوش‌نویسی است^۶ و برهان‌الدین جعبری (متوفای ۷۳۲ق/ ۱۳۳۲م) آن را شرح کرده است. این قصیده با شرح ابن الوحید و تحقیق هلال ناجی در ۱۹۶۷ میلادی در تونس انتشار یافته است.^۷

۲. دو نسخه از دیوان سلامه بن جندل، شاعر جاهلی، که نخستین آن در کتابخانه توپکاپی سرای استانبول با کتابت رمضان ۴۱۳ و دومی در موزه آثار ترک و اسلام به کتابت ۴۰۸ قمری موجود است.^۸

سزگین از این دو نسخه نام برده و نوشته است که یکی از این نسخه‌ها به خط ابن بواب و به شماره ۱۲۵ در ۳۴ برگ کتابت ۴۰۸ قمری است که در استانبول و کشک بغداد نگاهداری می‌شود^۹ و نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه ایاصوفیه به شماره ۴۹۰۴ (۱۳۷-۱۶۹) که تاریخ کتابت آن هم

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۴۲/۳.

۲. معجم الادباء، ۲۸۰/۱۷-۲۸۱.

۳. همان، ۱۲۵/۱۵-۱۲۶.

۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۵. مقدمه ابن خلدون، ۱۰۹۲/۳-۱۰۹۳.

۶. وفیات الاعیان، ۳۴۲/۳.

۷. مجله شهاب، سال چهارم، ش چهارم (بیاپی ۱۴ (۱۳۷۷))، ص ۴۱ (مقاله ابن بواب خوش‌نویس بلند آوازه ایران).

۸. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۲/۳.

۹. فهرس معهد المخطوطات العربیه، ۴۹۶/۱.

که زید بن ثابت از حضرت رسول نقل کرده است. ابن بواب در خاتمه این رساله چنین نوشته است: «کتبه علی بن هلال حامداً لله تعالی علی نعمه و مصلياً علی نبیه محمد و آله و حسبنا الله و نعم الوکیل».^۸

۱۰. قرآن کریم به خط کوفی نوشته ابن بواب در ۳۹۲ قمری در شهر بغداد، در ۱۵۴ برگ. این نوشته فقط جزءهای هشتم و هفدهم قرآن را شامل می‌شود. نشانی‌های تقسیم جزءها، دوایر رنگین در حاشیه، روی برگ اول جزء هفدهم لوحه زرین نقش شده و صفحه آخر آن دارای جداول زرین بین سطرها نقاشی شده است. روی برگ اول عبارت «تملك ابوسعید محمد بن حسین بن علی» دیده می‌شود. روی برگ اول جزء هفدهم و صفحه آخر آن مهر بیضوی «صارم الملک» و «اعتماد السلطنه» و «محمد مشیر مهام» مشهور است. جلد تیماج قهوه‌ای بدون مقوا و به شماره ۴۳۵۸ در کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.^۹

۱۱. نسخه‌ای از قرآن کریم منسوب به ابن بواب که سلطان سلیم عثمانی آن را به جامع «لاله‌لی» استانبول اهدا کرده و به خط ریحان است. برخی اعتقادی به صحت این انتساب ندارند.^{۱۰}

۱۲. نسخه‌ای از قرآن مجید به خط ابن بواب در کتابخانه چستر بیٹی است که یگانه نسخه کامل قرآن است و در ۳۹۱ ق/ ۱۰۰۱ م کتابت شده و به خط نسخ آمیخته به ریحان است. رایس این نسخه را یگانه کار باقی مانده از ابن بواب می‌داند و بقیه نسخه‌ها را رد کرده است. وی تذهیب کاری نسخه را نیز از خود ابن بواب می‌داند.^{۱۱} البته سخن رایس در مورد همه نسخه‌های رد شده صادق نیست؛ چون نسخه کتابخانه مرعشی به نظر کارشناسان و دکتر مرعشی خط ابن بواب است. به هر حال ابن بواب - چنان‌که گفته‌اند - ۶۴ بار قرآن را

۴۰۸ قمری است و اکنون در موزه آثار اسلامی ترکیه به شماره ۲۰۱۵ نگاهداری می‌شود.^۱

۳. نسخه‌ای از دیوان قطبة بن اوس بن محسن ذبیانی، ملقب به حادرة به خط حلی بن هلال بن بواب، در کتابخانه فیض الله به شماره ۱۵۹۷ در ۲۱ برگ از سده پنجم هجری.^۲

۴. نسخه‌ای از دیوان ابوطمحان قینی، منسوب به ابن بواب^۳ که البته موجودیت کنونی آن را تأیید نکرده و فقط از یاقوت نقل کرده است.

۵. یاقوت گوید: به خط سلامة بن عیاض خواندم که نوشته بود: در ری خط علی بن هلال را دیدم و آن کتابی بود در شرح حال پنجاه شاعر که به مادرانشان نسبت داده شده بودند و بر پشت کتاب نوشته بود: «کتبه علی بن هلال فی شهر ربیع الاول سنه تسعین و ثلاثمأة». پس از بسمله نیز نوشته بود: «یرویه ابن عرفه عن ثعلب عن ابن الاعرابی» و در آخر آن نوشته بود: «نقلته من نسخة وجدت علیها بخط شیخنا ابی الفتح عثمان بن جنی النحوی - ایده الله - بلغ عثمان بن جنی نسخاً من اوله و عرضاً».^۴ از این کتاب نیز امروزه اطلاعی در دست نیست.

۶. رساله حاسد و محسود جاحظ، به خط علی بن هلال، مشهور به ابن بواب که نسخه‌ای از آن در کتابخانه الازهر قاهره موجود است و کتابت آن مایل به نسخ است.^۵

۷. مجموعه‌ای دارای قطع کوچک و شامل هفت صفحه که تمامی آن با کلماتی از امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب - علیهما السلام - تزیین یافته و در حواشی و پشت صفحات نیز تعلیقاتی درباره گفته‌های آن حضرت نگاشته‌اند. این رساله با قلم ثلث نوشته شده و در کتابخانه ایاصوفیه در ترکیه موجود است.^۶

۸. تصویری از رساله دیگری از ابن بواب را سهیل انور ارائه کرده که به خط ابن بواب است و در کتابخانه کشک بغداد، موزه توپ کاپوسرای نگاهداری می‌شود. در این تصویر جمله «قال علیه السلام: خشية الله رأس كل حكمة» به زیبایی به چشم می‌خورد که عبارت «خشية الله» به قلم ثلث موشی توأم یا نقوشی از گل‌های ریز و درشت، در هر طرف آن ترسیم شده است.^۷

۹. رساله‌ای در ۲۷ صفحه در مجموعه خطی شخصی بهاء ارسین به خط علی بن هلال وجود دارد که حاوی دعایی است

۱. بروکلیمان ذیل ۴۳۴/۱؛ تاریخ الادب العربی سرگین، ۱۵۰/۲۱۲.
 ۲. تاریخ الادب العربی، ۱۸۷/۲/۲ به نقل از ریشتر.
 ۳. همان، ۳۰۰/۲/۲ به نقل از یاقوت (معجم الادباء، ۴۴۵/۵).
 ۴. معجم الادباء، ۱۲۹/۱۵-۱۳۰.
 ۵. تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۷۴۰/۲.
 ۶. کیهان فرهنگی، ۱۸/۱۴.
 ۷. کیهان فرهنگی، همان جا.
 ۸. کیهان فرهنگی، همان جا.
 ۹. فهرست مرعشی، ۳۵۵/۱۱-۳۵۶.
 ۱۰. دائرة المعارف الاسلامیه، ۱۰۳/۱.
 ۱۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۲/۳.

نوشته است. حسن سعید نیز در مقدمه دایرة المعارف القرآن الکریم نوشته است که صفحاتی از نسخه چستریتی را فیلیپ لوید در پاریس منتشر کرده است که ما از برخی صفحات آن تصاویری قیمتاً تهیه کرده و در مقدمه دایرة المعارف القرآن الکریم خویش قرار داده‌ایم.^۱

از این بواب پرسیدند که در هر ماه چه مقدار می‌تواند کتابت کند؟ پاسخ داده: آن خطی که پنج چیز در آن مانند الماس [= تیزی قلم]، ملماس [= قلم]، انقاس [= مرکب]، انفاس [= نیرو] و قرطاس [= کاغذ] با قواعد دوازده گانه [= ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی، نزول مجازی، اصول، صفا و شأن] جمع شود، بیش از نیم عشر کلام الله در یک روز نمی‌توان نوشت و اگر فراغت باشد و کار منحصر به کتابت قرآن، هر سه ماه یک قرآن بدین سیاق می‌توانم نوشت.^۲

وفات ابن بواب

سال مرگ ابن بواب را به اختلاف، در جمادی الاول ۳۴۱۳ و ۴۱۲ و ۴۲۳^۵ نوشته‌اند که صحیح همان ۴۱۳ قمری است؛ زیرا بیش‌تر منابع همان را نوشته‌اند.^۶ به گفته هلال بن محسن بن صابی، یاقوت درگذشت او را جمادی الاول ۴۱۳ نوشته و افزوده که در جوار قبر احمد بن حنبل در بغداد و در زمان خلافت القادر بالله عباسی، به خاک سپرده شد.^۷

۵۷. ابوحنیان توحیدی علی بن محمد بن عباس (بین ۳۱۰ تا ۳۲۰-۴۱۴ق/ ۹۲۲ تا ۹۳۲-۱۰۲۳ م) متکلم، حکیم و فیلسوف، ادیب و لغوی معتزلی شیرازی یا نیشابوری و یا واسطی الاصل.

تاریخ تولد وی به درستی روشن نیست، اما از اظهارات خود او در نامه‌ای که به دوستش قاضی ابوسهل علی بن محمد در ۴۰۰ قمری نوشته و تصریح کرده است که «اکنون در دهه نهم از زندگی خودش به سر می‌برم»^۸ می‌توان نتیجه گرفت که وی بین سال‌های ۳۱۰ تا ۳۲۰ قمری، دیده به جهان گشوده است. درباره محل تولد وی نیز اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی او را شیرازی الاصل، بعضی نیشابوری الاصل و گروهی واسطی الاصل می‌دانند. در بعضی از منابع متأخر نیز بغدادی الاصل آمده است و این به آن معنا نیست که حتماً محل تولد وی یکی از این شهرهاست، اما مسلم است که وی سال‌ها در

۱. دایرة المعارف القرآن الکریم، ۶/۱.
۲. نامه دانشوران، ۹۲/۵.
۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۲۶.
۴. المختصر فی اخبار البشر، ۱۵۲/۲.
۵. وفیات الاعیان، ۳۴۳/۳.
۶. معجم الادباء، ۱۲۲/۱۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، همان‌جا، المنتظم، ۱۰/۸.
۷. معجم الادباء، همان‌جا.

۵۷. وفیات الاعیان، ۱۱۲/۵-۱۱۳؛ تاریخ ابن عدسه، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ معجم الادباء، ۵/۱۵-۵/۵۲؛ ذیل تجارب الامم، ص ۷۵-۷۷؛ محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار، ۱۰۲/۲-۱۱۰؛ شد الازار، ص ۵۳-۵۴؛ طبقات الشافعیة الکریمی، سبکی، ۳-۲/۴؛ طبقات الشافعیة استوی، ۳۰۱/۱-۳۰۳؛ تهذیب الاسماء و اللغات نووی، ۲۲۳/۲؛ سير اعلام النبلاء، ۱۱۹/۱۷-۱۲۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۳۸۱-۴۰۰ق) ص ۴۰۰-۴۰۲؛ میزان الاعتدال، ۲/۲۵۵؛ عیون التواریخ کتبی، ۲۱۶/۱۲-۲۱۷ عکسی؛ مناقب الشافعی و طبقات اصحابه من تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۹۹؛ اسماء الناقلین عن الشافعیین و المنسوبین الیه، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ۲۲/۳۹-۴۱؛ البلغة فیروزآبادی، ص ۱۶۲؛ لسان المیزان، ۷/۳۸-۱۹۱؛ دیوان الاسلام، ۲/۱۴۹؛ کشف الظنون، ۱/۱۴۰، ۱۶۷، ۲۴۶، ۵۲۲ و ۱۷۷۸۲؛ ایضاح المکنون، ۱/۶۰۲، ۲/۶۵، ۴۴۰؛ هذیة العارفين، ۱/۶۸۴-۶۸۵؛ الاعلام زرکلی، ۴/۳۲۶؛ معجم المؤلفین، ۷/۲۰۵-۲۰۶، ۲/۵۰۹-۵۱۰؛ روضات الجنات، ۸/۹۲-۹۴ (ذیل ترجمه ابوحنیان اندلس نحوی)، دایرة المعارف الاسلامیة، ۱/۳۳۵-۳۳۳؛ تلبیس ابلیس، ۱/۱۸۴؛ تاریخ فلاسفة ایرانی، حلبی، ص ۲۱۶-۲۲۲؛ تاریخ دیلمه و غزنویان، عباس پرویز، ص ۴۷۸؛ چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴، ص ۱۵۳؛ بزرگان نامی پارس، ۱/۹۱-۹۷؛ ابوحنیان التوحیدی، عبدالرزاق محیی‌الدین، ابوحنیاله التوحیدی، ابراهیم گیلانی؛ هذیة الاحیاء، ص ۱۴-۱۵؛ امراء البیان کردعلی، ۲/۴۸۸-۵۴۵؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۵/۴۱۶-۴۱۳؛ کنوز الاجداد کردعلی، ص ۲۲۱-۲۳۲؛ مراجع تراجم الادباء العرب، ۱/۱۶۵-۱۶۸؛ بروکلیمان، ۱/۲۴۴؛ ریحانة الادب، ۷/۸۴-۸۵؛ مقدمه اخلاق الوزیرین، از محمد بن تاروت طنجی؛ فهرس المخطوطات المطبوعه، منجد، ۲/۵۵؛ مجلة الازهر، ۱۰/۷۵۹-۷۶۳؛ مجلة المجمع العلمی العربی، ۱۶/۳۶۳، ۳۷۰، ۱۷/۵۴۴-۵۴۷، ۱۹/۴۴۸-۴۵۱؛ مجلة المجمع العلمی العربی بدمشق، ۲۶/۱۳۶-۱۳۹، ۴۲/۵۹۷-۶۰۰، ۴۸/۶۸۶-۶۸۷؛ شرح حال ابوسلیمان منطقی، علامه قزوینی، ص ۳۲-۳۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۱/۶۴۲؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ۲/۳۷۴-۵۹۲، ۳/۲۸۲-۲۸۳، ۴۳۱؛ شیرازنامه، ص ۱۰۸؛ مقدمه المقابسات توحیدی، از سندویی، ص ۱-۱۰۴؛ الکتب العربیة المخطوط و علم المخطوطات، ۱/۲۶۶-۲۶۷؛ ابوحنیان التوحیدی ببلوچراقیة مختارة، المجلس الاعلی للثقافة، قاهره، ۱۹۹۵ م؛ ابوحنیان التوحیدی سیرته - آثاره، محیی‌الدین عبدالرزاق، بیروت، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹ م؛ ابوحنیان التوحیدی فی کتاب «المقابسات» عبدالامیر الاعسم، بیروت، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۳ م و بغداد ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶ م؛ ابوحنیان التوحیدی، فیلسوف الادباء و ادیب الفلاسفة صباح محمد علی، بیروت، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۰ م؛ الادیب و المفکر ابوحنیان التوحیدی، علی دب، تونس، ۱۴۰۱ق؛ بررسی در احوال و آثار ابوحنیان علی بن محمد بن عباس توحیدی، خدامراد مرادیان، تهران، ۱۳۵۲ ش، ابوحنیان توحیدی، علی رضا ذکاوتی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ ش؛ ابوحنیان التوحیدی، ادیب الفلاسفة، زکریا ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۴ م؛ ابوحنیان التوحیدی، احمد محمد الحوفی، مصر، ۱۹۶۴ م.

۸. معجم الادباء یاقوت، ۱۵/۲۰.

بغداد و شیراز زیسته و آخر الامر در شیراز دیده از جهان فروبسته است. احتمال دارد که وی در شیراز متولد شده باشد.^۱ علت اشتهارش به «توحیدی» را به اختلاف نقل کرده‌اند. برخی نوشته‌اند که چون پدرش شغل خرما فروش داشته و خرمایی به نام «توحید» می‌فروخته، از این رو به این نام شهرت یافته است. در مقابل، گروهی معتقدند که چون وی منسوب به معتزله است و آنان خود را اهل عدل و «توحید» می‌شمارند، از این رو وی نیز خود را «توحیدی» نامیده است.^۲ استادان: ابوحنیان توحیدی استادان بسیاری داشته است و به شهرهای مختلف سفر کرده و از دانشمندان و شیوخ برجسته آن روزگار دانش آموخته است که از آن جمله می‌توان به: ابوسعید سیرافی در نحو، علی بن عیسی رمانی در تصوف، قاضی ابوحامد مروزی، ابوبکر شاشی در فقه، یحیی بن عدی، ابوسلیمان منطقی سیستانی در فلسفه و منطق، جعفر خلدی و ابن سمعون در حدیث، و احمد بن بشر عامری قاضی اشاره کرد.^۳ او با گروهی از بزرگان، دانشمندان، حکما و فلاسفه روزگار خویش نیز معاشرت داشته که از آن جمله‌اند: ابن عمید وزیر، صاحب بن عباد، ابن سعدان وزیر و ابوعلی مسکویه فیلسوف و مورخ بزرگ.

همچنین ذهبی به نقل از قاضی عزالدین کنانی آورده است که وی در شمار بزرگان شافعیه است.^{۱۲} نووی گوید: ابوحنیان از اصحاب صاحب تصنیف ماست و از غرایب عقاید وی و نظریاتش این است که گوید: در زعفران ربا وجود ندارد و این نظر وی را قاضی ابوحامد مروزی نیز تأیید کرده است.^{۱۳} و باز به نقل از دیگری گوید: ابوحنیان دارای تصنیفات نیکویی است مانند البصائر و او مردی فقیر و شکیبیا و متدین بود و صحیح العقیده.^{۱۴} ابن ابی الحدید مناجات‌های صادقانه و صوفیانه ابوحنیان را، که سرشار از شور و شوق است، در کتاب الاشارات الالهیه بسیار ستوده و آن‌ها را بهترین

بی‌شک وی یکی از دانشمندان بزرگ روزگار خویش بوده است و در همه علوم و فنون عصر خویش سرآمد، و در علوم مانند نحو، لغت، شعر و ادب، فقه، کلام، فلسفه، تصوف، و عرفان چیره دست بوده است. یاقوت او را متفنن در جمیع علوم و شیخ صوفیه، فیلسوف ادیبان، ادیب فلاسفه، محقق در علم کلام بر روش معتزله، و متکلم محققان و امام بلغا دانسته و گفته است که وی تصانیف خود شیوه جاحظ را داشته^۴ و در حسن تنظیم مطالب و سهولت انشا چندان مهارت داشته است که او را «جاحظ ثانی» لقب داده‌اند.^۵ با این همه مقام شامخ علمی و ذکاوت و فطانت، او را مردی بسیار دروغگو، وضاع بوده و در جعل احادیث و حکایات و درج آن‌ها در آثار خویش ید طولایی داشته و به تعبیر یاقوت، مردی بدزبان و هرزه‌درای بود^۶ و با طعن زدن و توهین و تحقیر دیگران دکان خود فروش باز کرده بود.^۷ ابن خلکان نیز وی را به بدعقیده به شمار آورده است.^۸ ابن جوزی او را، در کنار ابن راوندی و ابوالعلاء معری، سومین نفر از زنداغه اسلام به شمار آورده و بلکه ضربه و زیان او به اسلام را بیشتر و شدیدتر از

۱. تاریخ دیالمه و غزنویان، عباس پرویز، ص ۴۷۸.

۲. وفیات الاعیان، ۱۱۲/۵؛ بغیة الوعاة، ۱۹۰/۲ به نقل از ابن حجر عسقلانی (رونک: سیر اعلام النبلاء، ۱۲۱/۱۷).

۳. معجم الادباء، ۲۲/۱۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ طبقات الشافعیة الکبری، ۲/۴.

۴. معجم الادباء، ۶/۱۵.

۵. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۶۴۲/۱.

۶. معجم الادباء، همان جا.

۷. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۰۱.

۸. وفیات الاعیان، ۱۱۲/۵.

۹. تلیس ابلیس، ۱۸۴/۱.

۱۰. تاریخ الاسلام ذهبی، همان جا.

۱۱. همان، طبقات الشافعیة الکبری، ۲۸۷/۵.

۱۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۰۲.

۱۳. تهذیب الاسماء، ۲۲۳/۲.

۱۴. تاریخ الاسلام، همان جا.

به شمار آورده و از ایمان استوار وی سخن گفته است.^۱ یاقوت حموی در وصفی دیگر، او را فردی صوفی منش و دیانت پیشه به شمار آورده که مردمان به دینداری او اعتماد و وثوق داشتند.^۲

توحیدی به عقاید فلاسفه یونان کاملاً آگاه بود، اما مثل استادش ابوسلیمان منطقی، به امکان توافق میان فلسفه و دین اعتقادی نداشت^۳ و مسلماً همین نگرش تند فلسفی او باعث بدگمانی دیگران درباره او شد و لذا وی را به سستی در عقاید مذهبی متهم کردند. و شبلی گوید: من در عقاید وی چیزی که موجب طعن بر او باشد نیافتم.^۴

دانش گسترده و چیرگی ابوحنیان توحیدی در بسیاری از علوم و فنون، دانش طلبان بسیاری را از دور و نزدیک در مجلس درس وی کنار هم گرد آورد و بلند آوازی وی، دانشجویان را هرجا که می‌رفت، به گرد او جمع می‌کرد. اما نامورترین شاگردان وی را برخی این افراد معرفی کرده‌اند: علی بن یوسف قاضی، محمد بن منصور بن جیکان، عبدالکریم بن محمد داوودی، نصر بن عبدالعزیز مقرئ فارسی، محمد بن ابراهیم بن فارس شیرازی، و ابوسعید عبدالرحمن ممجه اصفهانی که از او دانش آموختند و حدیث شنیدند.^۵

سفرها و مشاغل

ابوحنیان توحیدی ابتدا وارد بغداد شد و مدتی در آنجا ماند؛ سپس حوالی سال ۳۶۶ق/ ۹۷۶ م به ری سفر کرد و مدتی در خدمت ابوالفتح علی بن محمد، معروف به «ابن عمید» و ملقب به «ذوالکفایتین»، وزیر رکن الدولة دیلمی و پس از وی به خدمت صاحب بن عباد ابوالقاسم اسماعیل طالقانی اصفهانی درآمد.^۶ گویا ابوحنیان در دستگاه این دو وزیر بلند آوازه به شغل کتابت و استنساخ کتب اشتغال داشت، اما به علت تندخویی و بدزبانی و شاید توقع زیاد از حد به جهت دانش گسترده و تبحر در علوم مختلف و برآورده نشدن حاجات و توقعاتش، از این دو وزیر دانشمند گسست و به گفته خودش در سال ۳۷۰ق/ ۹۸۰ م از نزد صاحب بن عباد رفت^۷ و به گفته ابن بابی، از ترس کشته شدن به دست ابن عباد، به دشمنانش پناهنده شد^۸ و کتابی در مذمت و بدگویی از ابن عمید و ابن عباد به نام مثالب الوزیرین یا اخلاق الوزیرین و یا به تعبیر یاقوت: ذم الوزیرین، نگاشت^۹ که به تفصیل در

مورد علل نگارش آن سخن خواهیم گفت.

ابوحنیان پس از چهار سال که در دستگاه دو وزیر نامور در ری به سر برد و ناامیدانه آنجا را ترک کرد، مدتی سرگردان و پنهان ماند، تا این که ابوالعرفا مهندس بوزجانی او را به ابوعبدالله حسین بن احمد بن سعدان وزیر صمصام الدولة بویه معرفی کرد و او به زودی از نزدیکان وی گردید و کتاب الامتاع و المؤانسة را درباره مباحثات خویش با این وزیر دانشمند نگاشت.^{۱۰}

یاقوت درباره ورود ابوحنیان در دستگاه ابن سعدان نوشته است که ابوحنیان در کتاب الصدیق و الصداقة خود، درباره خویش سخن گفته و برخی مطالب مربوط به زندگانی خود را در آن کتاب باز گفته و از جمله نوشته است: علت نوشتن کتاب الصدیق و الصداقة آن بود که من راجع به این کتاب و برخی مطالب آن با زید بن رفاعه، سخن گفتم و او آن مطالب را نزد ابن سعدان ابوعبدالله در سال ۳۷۱ق/ ۹۸۱ م باز گفت، پیش از آن که ابن سعدان به وزارت برسد و ابن سعدان مرا در نوشتن این کتاب ترغیب کرد.^{۱۱}

به نظر بعضی از نویسندگان متأخر، گویا ابوحنیان در آغاز در شیراز می‌زیسته و مقدمات عربی را نیز در همانجا در محضر ابوسعید سیرافی آموخته است و سپس به بغداد رفته^{۱۲} و بار دیگر در اواخر عمر - چنان که یاقوت نیز اشاره کرده - باز به شیراز رفته است. وی به نقل از ابوحنیان گوید که: در شیراز بر مدلجی وارد شدم و چون مدتی نزد وی نرفته بودم، این بار که رفتم، کتاب المحاضرات را پس از این دیدار، برای وی تألیف کردم و برای نوشتن آن بسیار رنج کشیدم.^{۱۳}

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ۱۱/ ۲۶۹-۲۷۸.

۲. معجم الادباء، ۵/۱۵.

۳. تاریخ فلاسفة ایرانی، ص ۲۳۲.

۴. طبقات الشافعية الکبری، سبکی، ۵/ ۲۸۸.

۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۴۰۲.

۶. همانجا.

۷. معجم الادباء، ۵/ ۱۵، ۳۳.

۸. تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۴۰۱.

۹. معجم الادباء، ۸/ ۱۵، ۲۶، ۳۳.

۱۰. بزرگان نامی پارس، ۲/ ۹۳.

۱۱. معجم الادباء، ۶/ ۱۵.

۱۲. دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ۱/ ۲۹.

۱۳. معجم الادباء، ۱۴/ ۱۵.

آثار و تألیفات

ابوحیان توحیدی آثار و تألیفات فراوانی داشته است که یاقوت هفده عنوان از این آثار را نام برده^۷ و محمد تقی میر نیز به ۲۸ اثر او اشاره کرده است.^۸ از این آثار آنچه چاپ شده عبارت‌اند از:

۱. الاشارات الالهیه به کوشش عبدالرحمن بدوی (بخش اول) قاهره، ۱۹۵۰ میلادی که بخش‌های جدیدی از آن به کوشش ودادالقاضی در دست چاپ است. هم‌چنین قسمت‌هایی از آن در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (۲۶۹/۱۱-۲۷۸) چاپ شده است.
۲. الامتاع و المؤانسة به کوشش احمد امین و احمد زین در سه جلد و در قاهره، ۱۳۳۹-۱۳۴۴ قمری.
۳. الرسالة البغدادیة به کوشش عبود شالجبی، بیروت، ۱۹۸۰ میلادی.
۴. البصائر و الذخائر به کوشش احمد امین و احمد صقر، قاهره، ۱۹۵۳ میلادی و به کوشش ابراهیم کیلانی در چهار جلد در ۱۹۶۶ م و در دمشق چاپ شده است.
۵. حکایة ابی القاسم البغدادی که نخستین بار آدام متز چاپ کرده و نام مؤلف را ابومطهر ازدی ذکر نموده است، اما مصطفی جواد در مقاله‌ای با عنوان «حکایة ابی القاسم البغدادی هل هی لابی حیان التوحیدی» که در ۱۹۶۴ میلادی در مجله الاستاذ به چاپ رساند، با دلایلی ثابت کرد که این کتاب از ابوحیان است.
۶. رسالة الحیة گفتاری است در معانی دهگانه حیات. این رساله به همت ابراهیم کیلانی در بیروت، ۱۹۵۱ میلادی ضمن ثلاث رسائل و بار دیگر به کوشش همو، در مجموعه رسائل ابی حیان التوحیدی، به چاپ رسید و کلوداودر آن را به زبان فرانسه ترجمه و با توضیحاتی در دمشق به سال ۱۹۶۴ میلادی چاپ کرده است.

او به نوشته جنید شیرازی، به نقل از دیلمی، به اهواز نیز سفر کرده و با ابو عبدالله حسین بن احمد، معروف به «بیطار»، در جامع اهواز ملاقات کرده است.^۱ هم‌چنین به مکه و مدینه سفر کرده و سرانجام در اواخر عمر خود، به شیراز بازگشته است.^۲

وفات ابوحیان

ابوحیان توحیدی پس از عمری کوشش و سرگردانی و در به دری، در کمال تهیدستی مرد. به گفته یاقوت، او در محرومیت و تنگدستی به سر می‌برد و از این‌که عمر گرانمایه‌اش را بی‌حاصل صرف کرده بود شکوه می‌کرد و در آثار و تألیفات خویش از فقر و تهیدستی خود بسیار نالیده است.^۳ وی سرانجام در شیراز و گویا در خانقاه ابوحنیف، دیده از جهان فرو بست و در کنار مزار شیخ کبیر، ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی، به خاک سپرده شد. به گفته بعضی مزار وی نزدیک تربت شیخ کبیر ابن خفیف است و بر لوح قبر او جمله «هذا قبر ابی حیان التوحیدی البغدادی» نقر شده است.^۴

درباره تاریخ درگذشت ابوحیان اختلاف نظر وجود دارد. برخی درگذشت او را ۳۶۰ و بعضی ۳۸۰ و شماری ۴۰۱ و گروهی ۴۱۴ قمری نوشته‌اند. اما آنچه در کتاب الصدیق و الصداقه آمده و یاقوت آن را نقل و تصریح کرده است که «و هو رجب سنة ابعماة»^۵ خود روشن‌ترین دلیل بر این است که وی تا پس از سال ۴۰۰ قمری زنده بوده است و در این خصوص سال‌های ۳۶۰ و ۳۸۰ قمری یقیناً مردود است. به نوشته جنید شیرازی، که بین او و شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی، معروف به ابن سالبه (متوفای ۴۱۵ق/ ۱۰۲۴م) نقاری بود، پس از مرگ ابوحیان، شیخ الشیوخ او را در خواب دید و از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟ ابوحیان در جواب وی گفت: علی‌رغم تو مرا بخشید و شیخ فردای آن شب که وی را در خواب دیده بود به یاران خویش گفت که وی را بر سر قبر ابوحیان ببرند تا بر مزار او نماز بگذارند و دستور داد که لوحی با این نوشته «هذا قبر ابی حیان التوحیدی البغدادی» بگذارند.^۶ از این قرینه معلوم می‌شود که ابوحیان تا پس از ۴۰۱ قمری زنده بوده و بین این سال تا ۴۱۴ قمری و ترجیحاً در همان ۴۱۴ دیده از جهان فرو بسته است.

۱. شد الازار، ص ۱۰۴.

۲. دائرة المعارف فارسی، مصاحب، همان‌جا، او خود در الامتاع و المؤانسة (۱۵۵/۲) اشاره کرده که در ۳۵۳ قمری به حج رفته است.

۳. معجم الادباء، ۶/۱۵.

۴. شیرازنامه، ص ۱۰۸.

۵. معجم الادباء، ۷/۱۵.

۶. شد الازار، ص ۵۴.

۷. معجم الادباء، ۸-۷/۱۵.

۸. بزرگان نامی پارس، ۹۶/۲-۹۷.

۷. رسالة السقيفة. ابن ابی الحديد این رساله را در شرح نهج البلاغه (۲۷۱/۱۰-۲۸۵) نقل و تصریح کرده که این رساله در حقیقت ساخته و پرداخته خود ابو حیان است و مطالب آن که بر زبان ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح و حضرت علی جاری شده، صحت ندارد. خود ابو حیان بعدها تصریح کرده که این رساله را در مقابله با «رافضه» بر ساخته است.^۱ قلقشندی نیز این رساله را نقل کرده است.^۲ این رساله یکبار در ثلاث رسائل و بار دیگر در مجموعه رسائل ابی حیان چاپ شده است.

۸. الصداقة و الصديق. چنان که پیش از این اشاره کردیم، ابو حیان این رساله را در ۳۷۱ قمری به درخواست ابن سعدان وزیر آغاز کرد، ولی با شروع وزارت ابن سعدان و اشتغال وی به این امر، رساله ناتمام باقی ماند، تا این که در سال ۴۰۰ قمری آن را به اتمام رسانید.^۳ این کتاب بارها در قاهره و از جمله در ۱۹۷۲ میلادی به کوشش علی متولی صلاح منتشر شده است.

۹. رسالة في العلوم. این رساله را وی در جواب کسی که گفته بود: «منطق راهی در فقه ندارد و فلسفه ربطی به دین ندارد و حکمت را اثری در احکام نیست» نگاشته است. این رساله همراه با ترجمه فرانسه آن در ۱۹۶۴ میلادی توسط مارک برژه و پیش از آن در ۱۳۰۱ قمری در قسطنطنیه، به همراه رسالة الصداقة و الصديق انتشار یافته است.

۱۰. رسالة في علم الكتابة، در متن این رساله مؤلف آن ابو حیان ذکر شده، ولی در منابع نامی از آن به میان نیامده است. این رساله نتیجه سال‌ها کار نسخه‌نگاری ابو حیان است و از نخستین آثار در این زمینه است که انواع خط، قلم و کتابت عربی در آن به رشته تحریر در آمده است و یکبار به همت روزنتال همراه با ترجمه انگلیس در ۱۹۴۸ م و بار دیگر به کوشش ابراهیم کیلانی در ثلاث رسائل (ص ۲۷-۴۹) و نیز در رسائل ابی حیان التوحیدی چاپ شده و ترجمه فارسی آن در شماره ۳۴ مجله مشکوة (مشهد) در ۱۳۷۱ شمسی منتشر شده است.

۱۱. مثالب الوزيرین که یاقوت در یک جا آن را به نام ذم الوزيرین و در جایی دیگر با عنوان اخلاق الوزيرین، از آن یاد کرده است. به ادعا و تصریح خود ابو حیان، وی این کتاب را در مقابله با کج رفتاری ابن عمید و صاحب بن عباد و در هجو این دو وزیر نگاشته و در توجیه این عمل خود، گفته است که

«گناه من چیست که این مطالب را راجع به این دو نوشته‌ام؟ این چیزی است که من از مشایخ وقت و بزرگان عصر خود شنیده‌ام و آنان این دو وزیر و به‌ویژه ابن عباد را دارای این اوصاف دانسته‌اند و من آن‌ها را در این کتاب گرد آورده‌ام. این تازه اندکی است از آنچه شنیده و یا دیده‌ام و بسیاری از مثالب، عیوب و اوصاف زشت آنان را پنهان کرده‌ام که مطلب طولانی نشود و یا این که حرمت قلم از میان نرود تا مبدا به ترسیم فواحش و فضایح بپردازم. از این گذشته ممکن است بسیاری از آنچه باید می‌نوشتم و نوشته‌ام، گوش شنوندگان را آزار برساند و از بیان و تکرار آن اکراه داشته باشند. افزون بر این، مطالب مندرج در این کتاب درباره صاحب بن عباد و مثالب وی فقط تا سال ۳۷۰ قمری است که نزد وی بوده‌ام، و گرنه مطالب دیگری نیز بوده است که از من فوت شده و نبوده‌ام و ندیده‌ام».^۴

جالب است که خود او به مسائلی که وی را به نوشتن این کتاب سوق داده، در پایان کتاب اخلاق الوزيرین اشاراتی دارد که بسیار گویا هستند. از جمله این که نوشته است: «گناه من چیست اگر چیزهایی را ذکر کرده‌ام که موجب از بین رفتن آمال و آرزوهایم شده‌اند؟ چه این که من با امید فراوانی به درگاه این دو تن (ابن عمید و صاحب بن عباد) روی آوردم، در حالی که همه آن امیدها فرو ریخت و چیزی جز طمع از بهره‌مند شدن از کرم آنان مرا به نزد آنان نکشاند و پس از خدمات طولانی که به آنان کردم و وعده‌های پی‌درپی و حسن ظن به این دو نفر، جز خفت و خواری و تنگدستی چیزی نصیبم نشد. گویی تنها من باید از خست و بخل آنان بهره ببرم و یا این که واجب است تنها با من این گونه رفتار شود».^۵

جالب‌تر این که، در خلال حکایات و مطالبی که از ابن عباد نقل می‌کند، دلایل و علل کج رفتاری ابن عباد را به‌ویژه با خود، بیان می‌نماید و از این که چگونه گهگاه در مقابل ابن عباد ایستاده و سخنان وی را رد کرده و یا مطالبی گفته که خوشایند او نبوده و یا این که چگونه از دستورهای او خواسته‌های ابن عباد

۱. سير اعلام النبلاء، ۱۷/۱۲۲-۱۲۳.

۲. صح الاعشى، ۱/۲۳۷-۲۴۷.

۳. معجم الادباء، ۶/۱۵.

۴. اخلاق الوزيرین، ص ۴۹۳؛ معجم الادباء، ۱۵/۳۳.

۵. همان جا.

دو. رساله الحیاة که در شماره ششش بدان اشاره شد.
 سه. رساله فی العلوم که در شماره نه بررسی شد.
 چهار. رساله فی علم الکتابه که در شماره ده به آن اشاره شد.
 پنج. رساله الی ابی الفتح بن العمید.
 شش. رساله الی ابی الوفاء المهندسی البوزجانی.
 هفت. رساله الی وزیر ابی عبدالله العارض.
 هشت. رساله الی القاضی ابی سهل علی بن محمد.
 چهار رساله اخیر نیز به همراه سایر رساله‌هایی که در بندهای «یک، دو، سه و چهار» اشاره کردیم، یکجا در این مجموعه در قاهره و در ۱۹۵۱ میلادی انتشار یافته است. البته برخی از این رساله‌ها مانند رساله الی القاضی ابی سهل علی بن محمد پیش از این در برخی منابع نیز چاپ شده است.^۲
 جز این آثار که چاپ شده، برخی از آثار دیگر وی هنوز به صورت خطی باقی مانده است از جمله:

یک. الحج العقلی اذا ضاق الفضاء عن الحج الشرعی که جمعی همین کتاب را دلیل بر الحاد وی دانسته‌اند؛ زیرا این کتاب مشابه نوشته‌های حسین بن منصور حلاج در کتاب حج فقراي اوست.^۳
 محمد کردعلی از کتابی به نام الحجج تألیف ابو حیان توحیدی نام می‌برد که در مجموعه‌ای از کتب ابو حیان، نام برده که نسخه‌ای از آن در لنینگراد موجود است^۴ و زکریا ابراهیم، گرچه خود این نسخه را ندیده، اما آن را همان کتاب الحج العقلی معرفی کرده است.^۵
 دو. الرد علی ابن جنی فی شعر المتنبی که نسخه‌ای از آن در کتابخانه حلب موجود است.^۶

سه. رساله فی التثویق الی الحیاة الدائمة و البقاء السرمد، فؤاد سید گفته است که نسخه‌ای از این کتاب در دارالکتب قاهره موجود است.^۷

چنان‌که اشاره کردیم، ابو حیان آثار دیگری نیز داشته است که حداقل از ۲۸ اثر او در منابع نامی آمده است؛ از آن جمله: یکم. الرسالة فی اخبار الصوفیه که گویا در طبقات اهل

سرپیچی کرده و وی آن را توهینی به خود دانسته است. این‌ها مطالبی است که در همه جای کتاب اخلاق الوزیرین مطرح شده. افزون بر این، ابو حیان از حس انتقام‌جویی خود درباره ابن عباد و رفتارش با او پرده برداشته و تصریح کرده است که چون وی با من این‌گونه رفتار کرد، من هم با نوشتن این مطالب و مثال وی، از او انتقام گرفتم و آتش در نهاد وی برافروختم. وی بعد در توجیه کار خود اظهار داشته که پیش از من بسیاری از علما بوده‌اند که دست به چنین کاری زده و افراد دیگر و یا دشمنانشان را هجو کرده‌اند و من نخستین نفر نیستم و مطمئن هستم که بازگفتن نقایص و مثال و زشتکاری‌های افراد بخیل و منافق، غیبت کردن از آن‌ها نیست، بلکه واجب است که زشتی‌های آن‌ها را باز بگویم.^۱

این کتاب یکبار در ۱۹۶۱ میلادی به کوشش ابراهیم کیلانی، به نام مثال الوزیرین در دمشق و بار دیگر به نام اخلاق الوزیرین، به کوشش محمد تاوایت طنجی به چاپ رسیده است.

۱۲. المقابسات. این اثر در فاصله سال‌های ۳۶۰ تا ۳۹۰ قمری گردآوری و تألیف شده و شامل ۱۰۶ مجلس از نوع محافل فلسفی سده چهارم قمری است که با حضور ابوسلیمان منطقی و ابوالفتح نوشجانی و جز اینان تشکیل شده است. درباره این کتاب محققان اسلامی و غربی مطالعات و تحقیقات فراوانی انجام داده‌اند. این کتاب یکبار در ۱۲۳۴ قمری در بمبئی، به کوشش ملک الکتاب شیرازی و بار دیگر در مصر به کوشش حسن سندوبی و در ۱۳۴۷ قمری چاپ شده و پس از آن بارها و از جمله به کوشش محمد توفیق حسین در بغداد در ۱۹۷۰ م انتشار یافته است.

۱۳. الهوامل و الشوامل کتابی که در ری و در زمانی که ابو حیان در دربار ابن عمید به سر می‌برده، تألیف شده است و شامل پرسش‌ها (الهوامل) و پاسخ‌هایی (الشوامل) است که میان ابو حیان و ابوعلی مسکویه، فیلسوف و مورخ مشهد دو کتابدار ابن عمید، مبادله شده است. این کتاب در قاهره به کوشش احمد امین و احمد صقر در ۱۹۵۱ میلادی انتشار یافته است.

۱۴. رسائل ابی حیان التوحیدی. این رسائل را ابراهیم کیلانی از منابع مختلف گردآورده و با همین عنوان به چاپ رسانده که شامل رساله‌هایی است مانند:

یک. رساله السقیفة که پیش از این در شماره هفت به آن اشاره کردیم.

۱. اخلاق الوزیرین، ص ۵۰، ۵۵، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۳۱۱ و موارد دیگر.
 ۲. معجم الادباء، ۱۶/۱۵-۲۰.
 ۳. روضات الجنات، ۸/۹۳-۹۴.
 ۴. امراء البیان، ۴۹۹/۲.
 ۵. ابو حیان التوحیدی ادیب الفلاسفة، ص ۱۱۲-۱۱۳.
 ۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳/۴۱۶.
 ۷. فهرست المخطوطات، فؤاد سید، قاهره، ۱/۳۸۳.

تصوف است؛ چنان‌که ذهبی نیز اشاره دارد که وی کتابی بزرگ در تصوف حکما و زهاد فلاسفه دارد.^۱ از سنخ مطالب آن، فقراتی در آثار خود ابوحنیان باقی مانده است.^۲

دوم. تقریظ الجاحظ. این رساله را ابوحنیان به علت شیفتگی به جاحظ تألیف کرده است. یاقوت پاره‌های مفصلی از این کتاب را ذیل احوال جاحظ، ابوسعید سیرافی و احمد بن داوود دینوری نقل کرده است.^۳

سوم. الزلفی یا الزلفه. این کتاب نیز اکنون در دست نیست، اما مورد استفاده برخی از مؤلفان قرار گرفته است و برخی از مطالب آن را نقل کرده‌اند.^۴

چهارم. المحاضرات و المناظرات که در فاصله سال‌های ۳۸۲-۳۸۳ قمری برای ابوالقاسم مدلجی، وزیر صمصام‌الدوله دیلمی، در شیراز تألیف شده و مجموعه‌ای از مباحث ادبی و لغوی را دربردارد.^۵

پنجم. ریاض‌العارفین که درباره مسائل عرفانی و تصوف است.^۶

ششم. الرسالة فی صلات الفقهاء فی المناظرة.^۷

هفتم. الرسالة البغدادیة.^۸

نهم. الرسالة فی الحنین الی الاوطان.^۹

شیفتگی ابوحنیان به کتاب

ابوحنیان توحیدی به علم، عالمان، کتاب و کتابت و استنساخ کتب، عشق می‌ورزید و با این‌که در فقر و تنگدستی زندگی می‌کرد و روزگار با وی مساعدت نداشت، شیفته کتاب و کتابت بود و در تمامی دوران زندگی خود، به این کار اشتغال داشت. نوشته‌اند که وقتی مرکب‌هایی را که در کار تألیف و تصنیف مصرف کرده بود وزن و محاسبه کردند، به چهارصد رطل رسید^{۱۰} و این رقم بسیار بالایی است و نشان‌دهنده شیفتگی او به کتاب و کتابت است.

نکته‌ای که این مسئله را تأیید می‌کند آن است که با این‌که ابوحنیان توحیدی در اواخر عمر که گرفتار یأس و نومیدی شد و همه آثار خویش را به آتش کشید و از میان برد، اما این همه آثار هنوز از وی باقی مانده است. در منابع اشاره‌ای به این مطلب نشده، اما می‌توان از شواهد و قراین به خوبی دریافت که شخصیتی مانند ابوحنیان با آن‌همه پرکاری در نویسندگی و استنساخ کتاب‌های بی‌شمار و سفرهای گوناگون علمی و پژوهشی، صاحب کتابخانه‌ای بزرگ بوده است و شاید به

علت آوارگی و زندگی سراسر رنج و مخفیانه، نگاهداشتن آن همه کتاب برایش مشکل بوده است.

ابوحنیان با همه شیفتگی که به کتاب و کتابت داشت، در آخر عمر کتاب‌هایی را که خود نوشته بود آتش زد و از میان برد. علت این کار وی یا کم‌فایده بودن کتاب‌هایش بوده است، چنان‌که برخی به این مطلب تصریح کرده‌اند، یا آن‌که گمان می‌کرده پس از وی قدر کتاب‌هایش را ندانند و یا این‌که مطالعه کنندگان آثارش نتوانند به درستی مطالب مندرج در آن‌ها را دریابند.^{۱۱}

ابوحنیان خود در جواب اعتراض قاضی ابوسهل علی بن محمد، یکی از دوستانش، که وی را برای آتش زدن کتاب‌هایش سرزنش کرده و زشتی کارش را به رخ وی کشیده بود به تفصیل سخن گفته است که به اختصار به برخی از نکات آن نامه اشاره می‌کنیم:

او در این نامه از این‌که کتاب‌های نفیس و مهم خویش را به آتش کشیده و یا آن‌ها را در آب شسته بود، عذرخواهی کرده و سپس اشاره کرده است که: این کتاب‌ها و رساله‌ها، حاوی اصنافی از علوم مهم، سری و مشکل و برخی از علوم آشکار بوده‌اند. اما آن علوم سری و مشکل را چون کسی نیافتم که به حقیقت و کنه آن‌ها راغب و واقف شود، مصلحت بود که از میان برود. اما آن کتاب‌ها که حاوی علوم آسان و آشکار بودند نیز به کسی برنخوردم که طالب آن باشد؛ بنابراین فایده‌ای برای بقای آن‌ها متصور نبود و همان بهتر که از میان می‌رفت. پس از آن می‌گوید: من بیش‌تر این کتاب‌ها را برای مردم نوشته و تهیه کرده بودم و از سه حال بیرون نبود: یا من این کتاب‌ها را برای بیان و آشکار کردن عیب‌ها، زشت‌کاری‌ها

۱. سیر اعلام النبلاء، ۱۲۳/۱۷.

۲. تک: الامتاع و المؤانسة، ۱۵۵/۲، المقابسات، ص ۲۱۲؛ الصداقة و الصدیق، ص ۲۹۲؛ البصائر و الذخائر، ۳۴۲/۱، ۴۶۶، ۴۶۰، ۲۷۶/۳؛ رسالة فی العلوم ابوحنیان، ص ۱۱-۲.

۳. معجم الادباء، ۲۷/۳-۲۹، ۱۵۰/۸-۱۵۱.

۴. ذیل تجارب الامم، محمد بن حسین ره درآوری، ص ۷۵-۷۷؛ ابوحنیان التوحیدی ادیب الفلاسفة، زکریا ابراهیم، ص ۱۱۳.

۵. معجم الادباء، ۱۴/۱۵.

۶. همان، ۷.

۷. همان، ۷-۸.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. روضات الجنات، ۹۴/۸.

۱۱. معجم الادباء، ۱۶/۱۵؛ بغیة الرعاة، ۱۹۲/۲.

و هجو مردم نوشته بودم یا برای ریاست‌طلبی و برتری خویش و اظهار فضل و دانش خود و یا به منظور رسیدن به جاه و مقام؛ پس همه را حرام کردم و آتش زدم. شکی هم ندارم که از میان بردن و آتش زدن این کتاب‌ها، کاری پسندیده و نیکو بوده است و کراهت دارم که این موضوع حجتی بر ضد من باشد؛ زیرا من با دست خویش کتاب‌هایی را که مانند فرزندی نجیب، دوستی با صفا، مصاحبی نزدیک، پیروی ادیب و رئیس بزرگ و مهربان بودند از میان برده‌ام و بر من سخت بود که این کتاب‌ها در اختیار کسانی قرار گیرد که با آن‌ها بازی کنند و به وسیله آن‌ها آبروی مرا بریزند و یا این‌که در هنگام مطالعه آن‌ها مرا برای اشتباهاتی که مرتکب شده‌ام، دشنام و تمسخر خویش قرار دهند و سرزنش کنند و کمبودها و عیب‌های مرا آشکار سازند.

بعد می‌افزاید: ممکن است پیرسی که چرا تا به این حد به مردم بدبین هستی و سوءظن داری؟ باید بگویم که پس از آن‌همه برخوردها با این مردم و تجربیاتی که به دست آوردم و پس از این‌که با بیش‌تر آنان زیستم، این گمان به یقین تبدیل شد که پس از مرگم نیز چنین خواهد بود. این کتاب‌ها را که ثمره سال‌ها رنج و مرارت بود، در میان این مردم باقی می‌گذاشتم، در حالی که بیست سال در جوارشان زیستم و از هیچ‌کس از آن‌ها دوستی و محبت ندیدم و از هیچ‌کدام از آن‌ها حفظ حرمت خویش نیافتم. من در میان آنان با آن همه شهرتی که داشتم و با حق معرفتی که درباره من داشتند و به خوبی به ارزش علمی من و کارهایم واقف بودند، در بیش‌تر دوران زندگی‌ام گرسنه بودم؛ چنان‌که مجبور می‌شدم از سبزی‌های صحرا بخورم و نزد همگان گرسنگی خویش را پنهان سازم و گاه کار من به جایی می‌رسید که بر اثر گرسنگی می‌بایست مروت و جوانمردی و مناعت خویش را برای به دست آوردن لقمه نانی بفروشم و یا برای رسیدن به نام و نان، تن به ریاکاری بدهم و خلاصه به کارهایی دست بزنم که برای انسان آزاده دردآور است و پسندیده نیست که آن‌ها را به قلم بیاورم و بنویسم. تو خود حال و هوای مردم زمانه را به عیان، در صبح و شام مشاهده می‌کنی. بنابراین موجبی برای شک در کاری که کرده‌ام وجود ندارد.

سپس می‌گوید: مگر بین گردآورنده کتاب با جمع‌کنندگان طلا و نقره تفاوتی وجود دارد؟ و آیا شیفته کتاب، همانند

میراث شهاب

افراد آزمند، عاشق طلا و نقره نیست؟ و آیا دوستدار کتاب شباهتی با گردآورنده ثروت ندارد؟

آن‌گاه به افرادی اشاره می‌کند که پیش از وی بوده‌اند و کتاب‌های خویش را از میان برده‌اند و او نخستین کسی از این دسته افراد نیست، بلکه افراد بسیاری سرمشق او در این کار بوده‌اند، از جمله:

۱. ابو عمرو بن علاء از بزرگان علما که با همه زهد آشکار و پارسایی، کتاب‌هایش را در زمین دفن کرد که اثری از آن‌ها باقی نماند.

۲. داوود طایمی که یکی از بهترین بندگان خدا بود در زهد، فقه و عبادت و به او تاج الائمة می‌گفتند و او با این مقام بلند، کتاب‌هایش را به دریا ریخت.

۳. یوسف بن اسباط که از دانشمندان بود و با همه فضل و دانش که داشت، کتاب‌هایش را به غاری در کوه برد و در آن‌جا قرار داد و در غار را مسدود کرد.

۴. ابوسلیمان دارانی که از بزرگان علما بود، با این حال کتاب‌هایش را در تنور می‌ریزد و به آتش می‌کشد، سپس می‌گوید: شما را به آتش می‌کشم؛ زیرا نزدیک است که مرا به آتش بکشید. ۵. سفیان ثوری که از زهاد زمانه و فقیهان بزرگ روزگار خویش بود و هزار جزوه از نوشته‌هایش را به باد داد و گفت: کاش دستم قطع می‌شد و حرفی نمی‌نوشتم.

۶. ابوسعید سیرافی، سید علما و شیخ و استاد من که به فرزندش محمد در وصیت نامه‌ای چنین گفت:

من برای تو کتاب‌هایم را باقی گذاشتم که به وسیله آن‌ها بهترین‌ها را انتخاب کنی. پس اگر دیدی این نوشته‌ها و کتاب‌ها به تو خیانت می‌کنند و به گمراهی می‌کشانند، آن‌ها را طعمه آتش بنما و از میان ببر.^۱

این نکات که معلوم است از عمق جان ابوحیان بر آمده، به خوبی شیفتگی وی را به آثارش و کتاب نشان می‌دهد، به‌ویژه که آن‌ها را فرزندان خویش و دوستان بسیار صمیمی و باوفای خود می‌داند و تا چه اندازه به سبب از بین بردن آن‌ها متأثر است.

۱. معجم الادیاب، ۱۵/۱۵-۲۳؛ الكتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۲۶۶/۱-۲۶۷.